

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

نهج البلاغه

نشانه های مؤمن

پایه دهم

دوره اول متوسطه

ویژه مرحله آموزشی مسابقات نهج البلاغه



وزارت آموزش و پرورش
معاونت پرورشی و فرهنگی
اداره کل قرآن، عترت و نماز



سخن نخست

نشانه های مؤمن

یکی از مسائل بسیار مهم انسانی و نیز مربوط به دین، مسأله «ایمان» می باشد. این مسأله در دوران معاصر توجه بسیاری از متفکران، اعم از روانشناس، فیلسوف، جامعه شناس و متکلم را به خود جلب کرده است. شناخت ماهیت ایمان و جوانب آن، ما را در شناسایی شخصیت انسان را یک طرف و شناسایی دین و دیانت از طرف دیگر یاری خواهد رساند.

ایمان اساساً از ماده «امن» گرفته شده است. بنابر این معنی آن امنیت دادن است و شاید مناسبتش این باشد که مؤمن در واقع موضوعات اعتقادی خود را از شک و تردید که آفت اعتقاد است، امنیت بخشیده است. (اصطلاح) ایمان به معنای تصدیق می باشد. به عبارت دقیقتر واژه ایمان به معنای اعتراف و تصدیق به چیزی و التزام به لوازم آن است. مثلاً ایمان به خدا در واژه قرآن به معنای تصدیق به یگانگی او و پیغمبران او و تصدیق به روز جزا و بازگشت به سوی او و تصدیق به هر حکمی است که فرستادگان او آورده اند. البته تا اندازه ای با پیروی عملی، نه اینکه هیچ پیروی عملی در کار نباشد و لذا قرآن را می بینیم که هر جا صفات نیک مؤمنین را می شمارد و یا از پاداش جمیل آنها می گوید، بدنبال ایمان عمل صالح را هم ذکر می کند. حال با امیر کلام علی (ع) همراه شویم تا صفات مؤمن واقعی را بشناسیم.

«همام» یکی از صحابه حضرت امیر علیه السلام، شخصیتی پارسا، متهجد و مجتهد بوده که از حضرت درخواست می کند، صفات «متقین» را باز گوید و حضرت نیز با مقدماتی اجابت می فرمایند. بیانات آن بزرگوار معروف است به «خطبه همام» و در نهج البلاغه (نسخه صبحی صالح، ص ۳۰۳، خطبه ۱۹۳) نقل شده است. امام صادق علیه السلام می فرمایند: هنگامی که علی علیه السلام خطبه می خواندند، همام بلند شد و عرض کرد:

"صِفْ لَنَا صِفَةَ الْمُؤْمِنِ كَأَنَّا نَنْظُرُ إِلَيْهِ"؛ برای ما توصیف بفرمایید مومن را، مانند آن که او را

فَقَالَ: يَا هَمَّامُ! الْمُؤْمِنُ هُوَ الْكَيِّسُ الْفِطْنُ؛

فرمودند ای همّام! مومن، زیرک و باهوش است .

برخی «کئیس» و «فطن» را به یک معنا گرفته‌اند و فطن را تاکید کئیس دانسته‌اند. اما با مراجعه به کتب لغت، روشن می‌شود میان این دو واژه تفاوت است. کئیس در مقابل احمق است و به زیرکی خدادادی اطلاق می‌شود. معنی روایت این می‌شود، که مومن عاقل و چیز فهم است. از این رو می‌توان گفت کیاست به ادراک کلیات (عقل خدادادی)، و فطانت به هوشی که حاصل تجربه است (ادراک جزئیات) اطلاق می‌شود. یکی از دلایل اختلاف فطانت و کیاست روایتی از رسول الله صلی الله علیه و آله است که نشان می‌دهد فطن تاکید کئیس نیست.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: "المومن کئیس الفطن الحذر"؛ مومن عاقل و چیز فهم و محتاط است .

در روایتی دیگر، روایت همّام به صورت تمثیلی پرداخته شده است:

"المؤمن لا یلسع من حجرٍ مرّتين" (من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۰۵) مومن از روی یک سنگ دو بار

نمی‌لغزد و به زمین نمی‌خورد.

متأسفانه در سابق، گاهی ساده لوحی‌ها را علامت خوبی می‌دانستند. کسی که صابون را از پیر تشخیص

نمی‌داد، ستایش می‌شد. در صورتی که بی‌شعوری هیچ‌گاه علامت "خوبی" نبوده، و این نوع مدح‌ها ترویج نادانی

است. در اینجا ذکر نکته‌ای ضروری است که میان حيله زدن و حيله را درک کردن تفاوت است. یکی از بزرگان

می‌فرمود حقه زن اما حقه را بفهم. چرا؟ چون مومن کئیس و فطن و حذر است یعنی مومن هوشیار است و اوضاع

را می‌پاید. البته این کلمه "حذر" معانی متفاوت دنیوی و اخروی دارد. یکی از معانی آن هوشیاری مومن در

نفروختن آخرت به دنیا است. از این روایت در می‌یابیم که اسلام دین شعور است، حتی، در وصول به مقامات

معنوی به کار انداختن شعور را شرط می‌داند.



در دنباله روایت، علی علیه السلام فرمودند:

«بُشْرُهُ فِي وَجْهِهِ وَ حُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ»؛ صورت مومن بشاش و باز است و حزنش در

قلبش است.

شایان ذکر است که اندوه‌های ما دو نوع است:

۱- حزن در امور دنیوی مانند مصیبت‌ها و گرفتاری‌هایی که برای انسان گاهی در دنیا پیدا

می‌شود. مومنی که گرفتاری دنیوی برایش پیش آمده نباید در روابط اجتماعی، آن را بروز دهد.

۲- حزن در امور اخروی، مانند خوف از خدا، در این موارد هم، باید حزن در دل باشد و در

قیافه و چهره منعکس نشود.

می‌گویند حضرت موسی علیه السلام برای مناجات به کوه طور می‌رفت. در راه شخصی را دید

که با صدای بلند اظهار محبت کرده، پیراهنش را چاک می‌زند. وقتی به محل مناجات رسید حکایت

حال او را با خدا باز گفت. خطاب رسید که ای موسی به او بگو نمی‌خواهد برای من سینه چاک کند،

بلکه دلش را چاک دهد تا ما در آن قرار بگیریم.

البته غم و اندوه مومن با حزن اولیائش نسبتی مستقیم دارد. همان طور که نشاط او با فرح و

شادی اولیائش نسبت دارد، چون دل‌های مومنان با یکدیگر مربوط است.

در روایتی یکی از ائمه معصومین علیهم السلام درباره شیعیان، فرموده‌اند:

«شِيعَتُنَا خُلِقُوا مِنْ فَاضِلِ طِينَتِنَا يَفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا وَ يَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا» (امالی شیخ صدوق، ج ۱، ص

۳۰۵)؛ شیعیان ما از باقیمانده طینت ما آفریده شده‌اند. شادی آنها با شادی ما و حزنشان با حزن ما در

ارتباط است.

آنگاه که اولیای ایشان اندوهناکند شیعیان نیز اندوهگین‌اند و وقتی شادند، پیروانشان نیز

مسرورند.

«أَوْسَعُ شَيْءٍ صَدْرًا»؛ مومن از روحی وسیع برخوردار است.

روح مومن با ظرفیت است و در برابر مشکلاتی که برای خیلی‌ها تحمل‌ناپذیر است، مقاومت

می‌کند.

مومن مانند آب جاری است که بر اثر تماس با نجاست، نجس نمی‌شود بعضی مردم مانند آب

قلیل هستند که بر اثر برخورد با اندکی نجاست، نجس می‌شوند، برخی نیز مانند آب گُر هستند که باید به قدری نجاست در آن وارد شود که بو و طعم نجاست را بگیرند. اما مومن مانند آب جاری است که به منبعی عظیم از رودخانه یا دریا متصل است. آب جاری هرگز منفعل نمی‌شود. این روایت آنگاه که به مناسبت‌های اجتماعی کشانده شود آثار و برکات بسیار زیادی دارد. از این رو، مومن از گفتار بسیاری از افراد نادان می‌گذرد و حلم به خرج می‌دهد.

«وَأَذَلُّ شَيْءٍ نَفْسًا؛ هَوَاهِي نَفْسَانِي فِي نَزْدِ مُؤْمِنٍ مِنْ حَيْثُ خَوَّارَتْهُ.»

مومن به دلیل احساس فرادستی که نسبت به هَوَاهِي نَفْسَانِي دارد هرگز تسلیم آن نمی‌شود.

«زَاَجِرٌ عَنْ كُلِّ فَاْنٍ حَاِضٍ عَلَيَّ كُلِّ حَسَنٍ؛» از هر آنچه فانی است باز می‌دارد و در

تحقق امور نیکو حریص است.

مراد از «فانی» امور دنیوی است که به حال نفوس مضر است. «زاجر» هم اعم از زجر و بازدارندگی خود و دیگران است. از امر به معروف و نهی از منکر، «كُلِّ فَاْنٍ» تنها محرمات را در بر نمی‌گیرد، چه بسا امور مکروه و مباحی که ممکن است به جنبه‌های اخروی ضربه بزند، لاقلاً موجب تنزل مراتب شود. و مومن خود و دیگران را از آن‌ها باز می‌دارد.

«لَا حَقُّودٌ وَلَا حَسُودٌ وَلَا وَثَابٌ وَلَا سَبَابٌ وَلَا عِيَابٌ وَلَا مُعْتَابٌ؛» کینه ورز و حسود

نیست، به مردم نمی‌پرد و دشنام نمی‌دهد، عیب‌جو و غیبت‌کننده نیست.

«حقد» آن دشمنی است که در درون جای می‌گیرد. میان «حقد» و «عداوت» اختلاف است. معمولاً

«حقد» را به کینه ترجمه کرده‌اند.

«حسد» صفت کسی است که آرزوی زوال نعمتی را از غیر دارد. به خلاف «غبطه» که خوب است و

آن آرزوی داشتن کمالی است که در دیگری هم هست و در فارسی به «رَشَك» تعبیر می‌شود.

«وِثَابٌ» به معنی پریدن و جستن است. یعنی مومن به دیگران پرخاش نمی‌کند.

«عِيَابٌ»، عیب‌جو را گویند و «مُعْتَابٌ»، غیبت‌کننده، معنی روایت این است که مومن اهل کینه،

حسد، پرخاشگری، فحاشی، عیب‌جویی و غیبت نیست.

«لَا جَشَعٌ وَلَا هَلْعٌ؛» نه حریص است و نه اسیر پوچی است.

«جشع»، کثرت حرص را گویند. حرص به این معنا است که شخصی در عین دارایی باز هم افزون

طلبی می‌کند و حال آن که این تقاضا برایش مفید نیست. شدت حرص در جایی است که شخص نصیب خود

را گرفته است و طمع در مال غیر دارد.

«هلوع» به معنای کسی است که توان تحمل در برابر هواهای نفسانی را ندارد. به تعبیری آدم پوچی است. چنین شخصی ناشکیباست. اهل جزع و فزع است. بنابراین جشع و هلع، حالت کسی است که حریص است و بی صبر.

«وَلَا عُنْفٌ وَلَا سَلْفٌ»؛ درشت گفتار و کم ظرفیت نیست.

خداوند پیامبرش را نصیحت می‌کند که در برخوردهای اجتماعی غلیظ و درشت نباشد. زیرا خشونت، نظام اجتماعی را از هم می‌گسلد. درشتی در گفتار و کردار دریچه‌ای به سوی بی‌ایمانی است. در این باره روایتی از سلمان (ره) روایت شده است. (الکافی ج ۲ ص ۲۹۱)

«قَالَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ هَلَكَ عَبْدٌ نَزَعَ مِنْهُ الْحَيَاءُ»؛ آنگاه که خداوند اراده هلاک بنده‌ای را داشته باشد، ابتدا حیاءش را اخذ می‌کند.

«فَإِذَا نَزَعَ مِنْهُ الْحَيَاءُ لَمْ تَلْقِهِ إِلَّا خَائِنًا مَخُونًا»؛ آنگاه که حیا از او رخت بریست، تبدیل به آدم خائنی می‌شود.

«وَإِنْ كَانَ خَائِنًا مَخُونًا نَزَعَ مِنْهُ الْأَمَانَةُ»؛ وقتی خائن شد، امانت از او سلب می‌شود.

یعنی روحیه امانت داری را از دست می‌دهد و به امانات الهی خیانت می‌کند. در اینجاست که توحید ولایتش در خطر نابودی قرار می‌گیرد.

«فَإِذَا نُزِعَتْ مِنْهُ الْأَمَانَةُ لَمْ تَلْقِهِ إِلَّا فَظًّا غَلِيظًا»؛ وقتی امانت از او گرفته شد، آنگاه او را آدم درشت و خشنی خواهی دید.

«فَإِذَا كَانَ فَظًّا غَلِيظًا نُزِعَتْ مِنْهُ رِقَّةُ الْإِيمَانِ»؛ وقتی خشن و غلیظ شد، ایمان از او برداشته می‌شود.

«فَإِذَا نُزِعَتْ مِنْهُ رِقَّةُ الْإِيمَانِ لَمْ تَلْقِهِ إِلَّا شَيْطَانًا مَلْعُونًا»؛ پس هنگامی که ایمان از او گرفته شد، به شیطان

ملعون بدل خواهد شد. (بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۹۱)

در ادامه امیر سخن می‌فرماید:

«وَلَا مُتَكَلِّفٌ وَلَا لِمَتَمَقِّقٌ»؛ اهل تکلف نیست و در چیزی که به او مربوط نیست فرو

نمی‌رود.

تکلف از کلف به معنی مشقت است. مومن در روابط اجتماعی به مقدار توانی که دارد عمل می‌کند و

خود را به مشقت نمی‌افکند. از آن طرف، در معاشرت با دیگران کارها و سخنان مومنان را زیر ذره‌بین

نمی‌گذارد و در آن عمیق نمی‌شود. در نگرش به افکار و اعمال خود نیز متعارف و متعادل است.

«جَمِيلُ الْمُنَازَعَةِ»؛ منازعه‌اش زیباست .

به طوری که اگر شخص ثالثی از بیرون نظاره‌گر این منازعه باشد از رفتار مومن لذت می‌برد، چون حتی در منازعه هم مسائل اخلاقی و انسانی را مراعات می‌کند.

«كَرِيمُ الْمُرَاجَعَةِ»؛ بازگشتش کریمانه است .

کرامت به معنای بزرگواری است اما مراجعه در اینجا به چه معناست در اینجا احتمالات گوناگونی قابل طرح است .

۱- ممکن است مقصود این باشد که وقتی مومن درباره شخصی مرتکب اشتباهی شد، با بزرگواری عمل می‌کند و باز می‌گردد.

۲- امکان دارد مراد این باشد که حتی در هنگام نیاز به کسی، مراجعه‌اش به او با تملق و چاپلوسی همراه نیست، بزرگوارانه و کریمانه است .

«عَدْلٌ إِنْ غَضِبَ»؛ در وقت خشم از عدالت خارج نمی‌شود.

گاهی می‌گوییم: شخص عادل، و گاهی گفته می‌شود: شخصِ عدل. شخصِ عدل ، یعنی حقیقت شخصِ عدالت است و فرد با عدالت اتحاد پیدا کرده است.

«رَفِيقٌ إِنْ طَلَبَ»؛ ملایمست اگر چیزی خواهد.

«لَا يَتَهَوَّرُ وَلَا يَتَهَتَّكُ»؛ مومن اهل تهور و پرده‌داری نیست .

خوب است بدانیم قوای نفس انسان؛ عقل و شهوت و غضب است و هر یک از اینها سه حالت دارند: افراطی، تفریطی و اعتدالی . حد اعتدال در این قوا، فضیلت است. تهور، حالت افراطی قوه غضب است. و به معنای وارد شدن در امری است که عقلا و شرعا سزاوار نیست.

حضرت ادامه می‌دهند:

«وَلَا يَتَجَبَّرُ»؛ مومن، متکبر نیست .

«تَجَبَّرُ» را به تکبر معنا کرده‌اند. نه خود را بزرگ می‌بیند و نه خود را بزرگ نمایش می‌دهد.

«خَالِصُ الْوَدِّ»؛ دوستی‌اش خالصانه است .

در معنای این کلام سه تصویر محتمل است:

۱- مومن در روابط اجتماعی اهل خدعه و نیرنگ و نفاق نیست. دوستی‌اش بی‌قید و شرط است .

۲- مومن دوست می‌پذیرد و رفاقت می‌کند اما محور این رفاقت‌ها خداوند است دشمنی‌اش هم برای

خداست. یعنی حبش خالصاً لله و بغضش نیز مخلصاً لله است.

- مظلوف دل مومن فقط محبت خداست. محبتش به خدا خالص است و در کنارش هیچ محبت دیگری نیست.

«وَتَيْقُ الْعَهْدِ وَفِي الْعَقْدِ؛ عَهْدَهَايش وَتَيْقُ وَ مُحْكَمُ وَ بِهِ پیمان‌هایش وفادار است .

عهدهای مومن نه تنها کنده نمی‌شود بلکه متزلزل هم نمی‌گردد، چه عهدهای با خالق و چه پیمان‌های با مخلوق.

«شَفِيقُ الْوُصُولِ» ؛ مهربان پیوند زنده است.

به عبارت دیگر ناصح مشفق است. اصرار دارد که به مومنان خیر برساند. حرص مومن در این موارد است و در مهربانی کردن به مومنان حریص است. وصول از «صله» به معنی بسیار پیوند زنده است. مومن همواره پیوند می‌زند، اهل فاصله انداختن نیست. خواه در خصوص ارحام، خواه در خصوص سایر مومنان. یکی از بزرگان می‌فرمود: هیچ گاه با کسی قطع ارتباط نکرده‌ام. مگر آن که این قطع از ناحیه او بوده است. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است:

«إِتَّبَعِ الرَّفْعَةَ بِاللَّهِ تَعَالَى» ؛ طلب کنید رفعت و بلندی را در نزد خدای تعالی .

«قَالُوا وَمَا هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ» ؛ عرض کردند این رفعت چیست یا رسول الله؟

«قَالَ تَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ وَ تَعْطَى مَنْ حَرَمَكَ وَ تَحْلُمُ مَنْ جَهَلَكَ» (غررالحکم، ج ۶، ص ۳۵۱) ؛ فرمودند

درباره کسی که با تو قطع کرده است پیوند بزن و به کسی که تو را محروم کرده عطا کن و درباره کسی که عمل جاهلانته‌ای در حق تو مرتکب شده، حلم بورز.

امیرالمومنان در ادامه می‌فرمایند:

«قَلِيلُ الْفُصُولِ» ؛ اضافات گفتاری و عملی او کم است .

به عبارت دیگر مختصر و مفید می‌گوید و انجام می‌دهد.

«رَاضٍ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» ؛ مومن از خدایش خشنود است . و هیچ گاه از خدایش

شکوه نمی‌کند.

«مُخَالِفٌ لِهَوَاهُ»؛ با هوای نفسش مخالفت می‌کند.

«لَا يَغْلُظُ عَلَى مَنْ دُونَهُ»؛ مومن به زیر دستش خشونت ندارد.

«وَلَا يَخْوُضُ فِي مَا لَا يَعْنِيهِ» ؛ در کاری که به او مربوط نیست فرو نمی‌رود.

خوض به معنای فرو رفتن است. «خَاضَ فِي الْمَاءِ» ؛ یعنی به طوری در آب فرو رفت که از دیده‌ها

پنهان شد. مثلاً می‌گویند طلبه‌ها در مطالب خوض می‌کنند یعنی دقت زیاد به خرج می‌دهند، انگار در مطلب

فرو می‌روند.

«ناصرٌ لِلدِّينِ»؛ یاری کننده دین است .

«مُحَامٌّ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ»؛ حامی مومنین است .

در این کلام، علی علیه السلام یک مطلب را مفروض دانسته‌اند و آن این که مومن به برادر دینی‌اش ضرر نمی‌زند. اما اگر ضرری متوجه برادر ایمانی شد، طبق این حدیث مومن به حمایت از او اقدام می‌کند و در صدد رفع مشکل او برمی‌آید؛ چرا که بی تفاوتی با ایمان سازگار نیست .

«كَهْفٌ لِلْمُسْلِمِينَ» ؛ پناهگاه مسلمان است .

«لَا يَخْرُقُ الثَّنَا سَمْعَهُ» ؛ تعریف دیگران، او را از خود، بی خود نمی‌کند.

خرق به معنی پاره کردن است. در این تعبیر، امیرالمومنین علی علیه السلام استعاره‌ای به کار می‌برند که مومن از شنیدن تعریف گوشش پاره نمی‌شود. و به تعبیر دیگر خود را گم نمی‌کند. بزرگترین خطر برای انسان تعریف‌های بی جاست که شخص را فریب می‌دهد.

نتیجه:

ایمان تنها صرف "علم" و "معرفت" نیست؛ زیرا بعضی آیات خبر از ارتداد افرادی می‌دهد که با وجود علم منحرف و مرتد شدند، بلکه مؤمن علاوه بر علم، به مقتضای علم خود نیز باید التزام داشته باشد و بر طبق مؤدای علم، باید اعتقاد قلبی داشته باشد، به گونه‌ای که آثار علم - هر چند اجمالاً-، از او بروز نماید. پس کسی که علم دارد به این که خدای تعالی الهی است که جز او الهی نیست و التزام به مقتضای علمش دارد؛ یعنی در مقام انجام مراسم عبودیت خود و عبادت خدا برمی‌آید، چنین کسی مؤمن است.

